

تحلیل تفاوت بین درخواست احیای مردگان در دو داستان حضرت عزیر و ابراهیم(ع) از نظر علامه طباطبایی*

محسن کریمی**

چکیده

یکی از موضوعاتی که مفسران در تفسیر آیات ۲۵۹ و ۲۶۰ سوره بقره (درخواست احیای مردگان توسط حضرت عزیر(ع) و ابراهیم(ع)) کمتر به آن پرداخته‌اند، تفاوت بین این دو جریان است. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان به این تفاوت توجه نموده و آن را به صورتی بدیع و دلنشینی تبیین کرده‌اند. از نظر ایشان، این دو جریان هر یک مربوط به مرتبه‌ای از هدایت الهی هستند. علامه با بیان دلایل و شواهد متعددی اثبات می‌نمایند که درخواست حضرت عزیر(ع) مربوط به مشاهده اصل احیاء مردگان بوده است از این نظر که زمان طولانی از مرگ آنها گذشته و اجزای آنها از صورت انسانی خارج شده‌اند و درخواست حضرت ابراهیم(ع) مربوط به کیفیت احیاء مردگان و مشاهده علت و سبب احیاء و چگونگی افاضه حیات به آنها بوده است. علامه معتقد است که این نحوه هدایت، بسیار عالی‌تر از هدایت قبلی و در حقیقت، مشاهده باطن و ملکوت احیاء مردگان به وسیله کلمه «کن» است.

کلیدواژه‌ها: احیای مردگان، ابراهیم(ع)، عزیر(ع)، ملکوت.

* تاریخ دریافت: ۹۹/۰۱/۳۰ تاریخ پذیرش: ۹۹/۱۲/۲۵

mohsen.karimi.460@gmail.com

** دکترای قرآن و حدیث دانشگاه قم و مربی دانشگاه آزاد نجف آباد.

مقدمه

همه مفسران در تفسیر آیات ۲۵۹ تا ۲۶۰ سوره بقره سخن گفته‌اند؛ اما کمتر مفسری یافته شده است که به تفاوت ظریف بین دو جریان زنده شدن مردگان در دو داستان حضرت عزیر(ع) و حضرت ابراهیم(ع) توجه کرده باشد. بلکه آنها هر دو داستان را مشابه یکدیگر و در جهت اثبات امکان معاد دانسته‌اند، و بیشتر در پی پاسخگویی به شبهات مخالفان درباره علت درخواست مشاهده احیای مردگان توسط عزیر(ع) و ابراهیم(ع) پرداخته‌اند. (ر.ک: فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۲۱؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۷۸؛ طوسی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۱۰۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۱، ص ۸۷؛ ابن‌کثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۳؛ شوکانی، محمد، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۵؛ ابن‌عطیه، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۳؛ مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۱ هـ ش، ج ۲، ص ۱۹).

در بین مفسران، آن کسی که حق این مطلب را ادا کرده است و پیرامون تفاوت دو داستان به تفصیل سخن گفته است، علامه طباطبایی در تفسیر ارزشمند المیزان است که مقاله حاضر به قصد تبیین این دیدگاه نگارش یافته است.

از بین مفسران قبل از علامه طباطبایی، سید قطب در تفسیر «فی ظلال القرآن» به تفاوت این دو داستان توجه داشته و دو داستان را از حیث مرتبه رسیدن به یقین، متفاوت می‌داند و شاید علامه طباطبایی نیز در دیدگاه خود، از سخنان او الهام گرفته باشد.

سید قطب در تفسیر این آیات می‌گوید: «این آیات سه گانه، موضوع واحدی را دنبال می‌کنند و آن، حقیقت مرگ و زندگی است. این آیات، حقایقی از عقاید اسلامی را بیان می‌کند و متصل به «آیه الکرسی» و صفات خداوند است...» (قطب، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۲۹۷) ایشان مرتبه هدایت در تجربه حضرت ابراهیم(ع) را بالاتر از حضرت عزیر(ع) می‌داند و می‌گوید: «درخواست ابراهیم(ع) یک اشتیاقی بود دردل او که ربطی به وجود ایمان و ثبات و استقرار آن نداشت و برای طلب برهان یا تقویت ایمان نبود؛ بلکه آن یک

شوق روحی برای درک مستقیم سِرِّ الهی در احیای مردگان با انجام عملی آن بود. او می‌خواست دست قدرت الهی را در احیای مردگان ببیند تا روحش با درک حقیقت احیای مردگان آرام گیرد و درچنین فضایی تنفس کند و با این حقایق زندگی کند.» (همان)

در برخی تفاسیر شیعی غیر از «المیزان» نیز به تفاوت دو داستان، توجهاتی شده است؛ مثلاً در تفسیر «اطیب البیان فی تفسیر القرآن» و «تفسیر اثنی عشری» در بیان تفاوت دو داستان، آمده است که درخواست حضرت ابراهیم (ع) برای مشاهده کیفیت احیاء بود و با درخواست عزیر (ع) تفاوت داشت. به عبارت دیگر، درخواست حضرت عزیر (ع) در مرتبه عین الیقین، و درخواست ابراهیم (ع) در مرتبه حق الیقین بوده است. (ر.ک: طیب، ۱۳۶۹ ش، ج ۱، ص ۲؛ شاه‌العظیمی، ۱۳۶۳ ش، ج ۱، ص ۵). همچنین آیت الله صادقی تهرانی در تفسیر این آیات، می‌نویسد: «در این جا، سه حجت که مترتب بر یکدیگرند، بیان شده است: یک حجت عقلی و حسی؛ مناظره ابراهیم و نمرود، سپس حجتی واقعی و ملموس که بالاتر از حجت اولی است و آن داستان عزیر (ع) است، سپس حجت سوم که بسیار تأثیر گذارتر از دو حجت قبلی است و آن، ارائه ملکوت مرگ و زندگی است و آن، داستان ابراهیم (ع) است.» (صادقی تهرانی، ۱۴۰۶ ق، ج ۴، ص ۲۳۱)

۱- ارتباط معنایی و نزول همزمان آیات ۲۵۸ تا ۲۶۰ بقره

بسیاری از مفسران، سه آیه ۲۵۸ تا ۲۶۰ سوره بقره را با هم مطرح و تفسیر نموده‌اند و معتقدند آنها کاملاً با یکدیگر در ارتباطند. (ر.ک: ابوحیان، ۱۴۲۰ ق، ج ۲، ص ۶۲۱؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ ق، ج ۱، ص ۲۱؛ قطب، ۱۴۲۵ ق، ج ۱، ص ۲۹۷؛ صادقی تهرانی، ۱۴۰۶ ق، ج ۴، ص ۲۳۱؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸ ق، ج ۱، ص ۹؛ نظام الاعرج، ۱۴۱۶ ق، ج ۱، ص ۵؛ جعفری، ۱۳۷۶ ش، ج ۱، ص ۱؛ ثعالبی، ۱۴۱۸ ق، ج ۱، ص ۵؛ ثعلبی، ۱۴۲۲ ق، ج ۱، ص ۵). علامه طباطبایی در این مورد می‌نویسد: «این آیات دربردارنده معنای توحید است و

بی ارتباط با آیات قبل نیست و احتمال دارد که با همان آیات، یک جا نازل شده باشد.»

(طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۲، ص ۳۴۹)

ایشان پس از نقل و نقد دیدگاه‌های مختلف در مورد کلمه «او» در آیه ۲۵۹ (أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ... (ر.ک: زمخشری، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۳۰۵؛ طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۲، ص ۶۳۹) می‌فرماید: «به روشنی معلوم می‌شود که جمله «أَوْ كَالَّذِي» عطف بر مُقَدَّرِي است که آیه سابق بر آن دلالت می‌کرد و تقدیر کلام چنین است: یا مثل آن کس که با ابراهیم مواجه می‌کرد، یا مثل آن کس که از قریه خرابی عبور می‌کرد و نیز معلوم می‌شود که جمله «إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ» در آیه بعدی، عطف بر مُقَدَّرِي است که در آیه قبل، بیان شد.»

(طباطبایی، ۱۳۹۰ق: ج ۲، ص ۵۴۹)

همچنین علامه معتقد است که مقام این آیات، مقام استشهاد برای هدایت خداست و این سه آیه در حقیقت سه شاهد بر هدایت کردن خداوند هستند. ایشان می‌فرماید: «خدای تعالی بعد از آنکه فرمود: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ، وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ، يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»؛ خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی به در می‌برد ولی کسانی که کفر ورزیده‌اند سرورانشان طاغوتند که آنان را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها به در می‌برند (بقره/۲۵۵) این معنا به دست آمد که: خدا مؤمن را به سوی حق هدایت می‌کند؛ ولی کافر را در کفرش هدایت نمی‌کند؛ بلکه اولیائی که خود او برای خود گرفته، او را گمراه می‌سازند، دنبال آن سه تا شاهد ذکر می‌کند، تا شاهد بر هدایت کردن خدا باشد.» (همان)

۲- تفاوت مراتب هدایت در این آیات

از نظر علامه طباطبایی، مراتب هدایت در این سه داستان، با هم تفاوت می‌کند. ایشان هر کدام از این سه آیه را ناظر به یک مرتبه از مراتب هدایت الهی می‌داند. (ر.ک: همان، ص ۵۵۰) این مراتب عبارتند از:

۱-۲- مرتبه اول: هدایت به سوی حق از راه استدلال و برهان

داستان محاجه ابراهیم (ع) و نمرود، نمونه آن است که خدای تعالی، ابراهیم(ع) را به سخن حق هدایت کرد، و نمرود را هدایت نکرد؛ بلکه او را به جهت کفرش مبهوت و گمراه کرد.

۲-۲- مرتبه دوم: هدایت به حق از راه نشان دادن؛ نظیر داستان حضرت عزیر(ع)

۳-۲- مرتبه سوم: هدایت از راه بیان واقعه و نشان دادن حقیقت و علت وقوع حادثه

یعنی سبب و مسبب هر دو را به شخص نشان دهند، و این قوی‌ترین مرتبه هدایت است؛ مانند احیای پرنندگان به دست حضرت ابراهیم (ع).

۴-۲- مثالی گویا برای تبیین مراتب هدایت

علامه مثال گویایی برای تبیین این مراتب هدایت بیان کرده است. از نظر ایشان، مثلاً برای کسی که پنیر ندیده و در وجود پنیر شک دارد، سه جور می‌توان او را به شناخت پنیر هدایت کرد:

الف- استشهدای فراوان از کسانی که پنیر را دیده یا خورده‌اند برای حصول یقین،

ب- نشان دادن یا خوراندن مقداری پنیر به او،

ج- انجام مرحله به مرحله تولید پنیر در حضور او. مشخص است که این مرتبه،

مؤثرترین راه برای از بین بردن شک و تردید او است. (ر.ک: همان)

۳- تفاوت داستان حضرت عزیر(ع) و حضرت ابراهیم(ع) در احیای مردگان

با توضیحات بالا روشن شد که علامه بین داستان دوم و سوم که درباره احیای مردگان و امکان معاد است، در مرتبه هدایت به اصل معاد، تفاوت می‌گذارد. می‌توان تفاوت مرتبه هدایت بین آنها را چنین بیان کرد که سؤال حضرت عزیر(ع) درباره اصل احیاء مردگان است؛ ولی در داستان حضرت ابراهیم(ع) سؤال از کیفیت احیاء مردگان است. سپس ایشان با استناد به آیاتی از قرآن، این درخواست حضرت ابراهیم(ع) را جنبه ملکوتی احیاء دانسته است. (ر.ک: همان، ص ۵۵۲) که در ادامه مطالب به توضیح این دو مطلب، پرداخته می‌شود.

۱-۳- توضیح مطلب اول: تفاوت درخواست حضرت ابراهیم(ع) و حضرت عزیر(ع)

علامه با دقت در این دو داستان دلایل زیر را برای این تفاوت ذکر کرده‌اند:

۱-۱-۳- کلمه پرسشی که حضرت عزیر(ع) و حضرت ابراهیم(ع) به وسیله آن، از

خدا درخواست احیای مردگان را نمودند.

حضرت عزیر درخواست خود را با کلمه «انی» بیان کرد که از ادات تعجب است و این نشان می‌دهد که او از اصل احیای مردگان تعجب کرده است؛ (همان، ص ۵۵۷) یعنی تعجب او از این بوده است که چگونه اجزای بدن مادی مردگان، حیات می‌پذیرد و اجزای متلاشی شده بدن انسان‌ها که سالیان متمادی از آنها گذشته است و صورت‌های مختلفی به خود گرفته‌اند؛ به طوری که حتی اصل انسان بودن آنها فراموش شده است، دوباره جمع گشته و به صورت موجودی زنده در می‌آیند. در حقیقت، حضرت عزیر(ع) از دو چیز تعجب کرده است: تعجب از زنده شدن بعد از طول مدت و تعجب برگشتن اجزا به صورت اولش. ولی حضرت ابراهیم(ع) سؤال خود را با کلمه «کیف» بیان کرد که مخصوص سؤال از خصوصیات وجود چیزی است؛ نه از اصل وجود آن. علامه در این رابطه می‌گوید: «... سؤال از کیفیت افاضه حیات بر مردگان است، و اینکه خدا با اجزای آن مرده چه می‌کند که زنده می‌شود و حاصل اینکه سؤال از سبب و کیفیت تاثیر سبب است». (همان، ص ۵۶۲)

۲-۱-۳- تفاوت پاسخی که خداوند به درخواست آنها داده است.

اگر درخواست حضرت ابراهیم(ع) و حضرت عزیر(ع) در یک سطح و مرتبه بود، قطعاً پاسخی که از سوی خداوند به آنها داده می‌شد نیز در یک سطح بود. پس تفاوت پاسخ‌ها نشان از تفاوت درخواست‌ها بوده است. پاسخی که خداوند به حضرت عزیر(ع) داده است، متناسب با دو مسأله‌ای است که او را به تعجب واداشته بود؛ یعنی تعجب از زنده شدن بعد از طول مدت، و دیگری تعجب از برگشتن اجزا به صورت اولش. به همین خاطر، خداوند مشکل او را از هر دو جهت حل کرد؛ یکی از این جهت که خود او را میراند و دوباره زنده

کرد تا برای او روشن شود که طول مدت (صد سال) در مساله احیاء، تاثیری ندارد و دیگری این راه که استخوان‌هایی که در پیش رویش ریخته بود، زنده کرد، و جلو چشمش اعضاء بدن آن الاغ مرده را به هم وصل نمود تا او با چشم خودش، چگونگی احیای مردگان را ببیند. (ر.ک: همان، ص ۵۶۲) مشخص است که این دو پاسخ هر دو مربوط به اصل احیای مردگان است.

ولی در پاسخ حضرت ابراهیم(ع) به او دستور داده شد که چهار پرنده را سر بُرد و اجزای بدن آنها را با هم مخلوط کند و هر قطعه‌ای را بر فراز کوهی بگذارد و سپس با صدا زدن آن پرندگان، به آنها حیات ببخشد. به عبارت دیگر، به او دستور داده شد که به دست خودش، مرده زنده کند تا از کیفیت افاضه حیات بر مردگان آگاه گردد و علت و چگونگی تاثیر آن علت در احیای مردگان را با چشم مشاهده کند. مشخص است که این نحوه هدایت، بسیار عالی‌تر از هدایت قبلی است. به عبارت دیگر، اگر سؤال آن جناب از اصل احیاء مردگان بود، دیگر وجهی نداشت که این عمل به دست خود حضرت ابراهیم(ع) انجام شود، و کافی بود خدای تعالی در پیش روی آن جناب، حیوان مرده‌ای را زنده کند؛ همان طور که برای حضرت عزیر(ع) این کار را کرد. (ر.ک: همان)

۳-۱-۳- ثلاثی مزید و باب افعال بودن فعل «تحيي» در جمله «رَبِّ اَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي

الموتى ...»

حضرت ابراهیم(ع) در درخواست خود به خداوند، گفت: «كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى» که «تحيي» مضارع مزید از مصدر «احياء» است؛ یعنی خدایا تو مردگان را چگونه زنده می‌کنی؟ در حقیقت، از کیفیت احیاء مردگان پرسیده است، که خود یکی از افعال خاص خدا و معرف او است، و اگر این فعل را ثلاثی مجرد به کار برده بود و گفته بود: «كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى» (به فتح تاء) یعنی چگونه مردگان زنده می‌شوند. در این صورت، سؤال از اصل احیاء و کیفیت جمع شدن اجزای یک مرده و برگشتنش به صورت اول و قبول حیات بود. (ر.ک: همان)

۴-۱-۳- شاهد بودن فقره پایانی دو آیه بر تفاوت ذکر شده

از نظر علامه، جمله «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» متناسب با اصل احیای مردگان و اعتراف به قدرت خداوند در انجام آن است که در پایان آیه مربوط به حضرت عزیر(ع) آمده است؛ ولی در پایان آیه مربوط به حضرت ابراهیم(ع)، جمله «وَاعْلَمَنَّ اللَّهُ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» آمده است که تناسبی با اصل احیای مردگان ندارد.

علامه در این رابطه می‌فرماید: «و روش قرآن کریم این است که در آخر هر آیه از اسماء و صفات خدای تعالی، آن صفتی را ذکر کند که متناسب با مطلب همان آیه باشد، و مناسب با زنده کردن مردگان، صفت قدرت است؛ نه صفت عزت و حکمت؛ چون عزت و حکمت (که اولی عبارت است از دارا بودن ذات خدا هر آنچه را که دیگران ندارند، و مستحق آن هستند، و دومی عبارت است از محکم‌کاری او) با دادن و افاضه حیات از ناحیه او تناسب دارد؛ نه با قابلیت ماده برای گرفتن حیات و افاضه او.» (همان، ص ۵۶۳)

۲-۳- توضیح مطلب دوم: جنبه ملکوتی احیاء مردگان در داستان حضرت ابراهیم(ع)

علامه پس از بیان این مطلب که درخواست احیای حضرت ابراهیم(ع) مربوط به کیفیت و شناخت علت و سبب احیاء و روابط حاکم بر آن بوده است، می‌فرماید: «و این همان است که خدای سبحان آن را ملکوت اشیاء خوانده (همان، ص ۵۶۳) و فرموده: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ؛ چون به چیزی اراده فرماید، کارش این بس که می‌گوید: «باش»؛ پس [بی‌درنگ] موجود می‌شود. پس [شکوه‌مند و] پاک است آن کسی که ملکوت هر چیزی در دست اوست، و به سوی اوست که بازگردانیده می‌شوید.» (یس، ۸۲)

برای فهم بهتر سخن علامه باید تفسیر ایشان از ملکوت را بررسی کنیم. با دقت در تفسیر این آیه و آیات دیگر مرتبط با آن نکات زیر درباره ملکوت قابل استفاده است:

۱-۲-۳- ملکوت مانند ملک، مصدر و به معنای قدرت بر تصرف است، با این تفاوت

که این هیات تاکید در معنا را نیز می‌رساند. (همان، ج ۷، ص ۲۴۱)

۲-۲-۳- کلمه مزبور در قرآن نیز به همان معنای لغوی خود استعمال شده، و معنای جداگانه‌ای ندارد؛ و لیکن مصداق آن در قرآن، غیر از سایر مصادیق عرفی است؛ چون ملک و ملکوت که یک نوع سلطنت است، در میان ما آدمیان، یک معنای فرضی و اعتباری است و واقعیت خارجی ندارد؛ ولی مالکیت خداوند بر آسمان‌ها و زمین است؛ به این معنا است که وجود و واقعیت آن، از خداوند است، و بنابراین باید گفت به همین جهت کسی شریک ملک خدا نیست، و مالکیتش قابل زوال و انتقال و واگذاری به غیر نبوده و معقول نیست که کسی او را از مالکیتش عزل نموده و خود به جایش بنشیند. (ر.ک: همان، ص ۲۴۲)

۳-۲-۳- آیه شریفه «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ؛ چون به چیزی اراده فرماید کارش این بس که می‌گوید: باش پس بی‌درنگ موجود می‌شود. پس [شکوهمند و] پاک است آن کسی که ملکوت هر چیزی در دست اوست، و به سوی اوست که بازگردانیده می‌شوید» (یس: ۸۲) بیان می‌کند که ملکوت هر چیزی، همان کلمه «کُن» است که خدای سبحان می‌گوید، و گفتن او عین فعل و ایجاد او است، پس معلوم شد که ملکوت همان وجود اشیاء است، از جهت انتسابی که به خدای سبحان داشته و قیامی که به ذات او دارند. (ر.ک: همان، ص ۲۴۲)

۴-۲-۳- ملکوت عبارت است از باطن و آن طرف هر چیز که بسوی پروردگار متعال است، و نظر کردن به این طرف با یقین ملازم است، هم چنان که از آیه «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ؛ و این گونه فرمانروایی و مالکیت و ربوبیت خود را بر آسمانها و زمین به ابراهیم نشان می‌دهیم تا از یقین‌کنندگان شود.» (انعام: ۷۵) این تلازم به خوبی استفاده می‌شود (ر.ک: همان، ج ۸، ص ۴۵۵)

با توجه به نکات یاد شده، می‌توان چنین نتیجه گرفت که حضرت ابراهیم از خداوند درخواست کرد که باطن و ملکوت احیای مردگان را به او ارائه کند تا به یقین برسد و چون ملکوت هر چیزی، همان کلمه «کُن» است؛ پس معلوم می‌شود که حضرت ابراهیم (ع) به وسیله کلمه «کُن» به احیای پرندگان ذبح شده اقدام کرده است.

علامه در این رابطه می‌فرماید: «در آیه «يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا» خدای تعالی دویدن مرغان، به سوی ابراهیم (ع) را که همان زنده شدن مرغان است، مرتبط و متفرع بر دعوت او کرده، پس معلوم می‌شود آن سببی که حیات را به (مرده‌ای که قرار است زنده شود) افاضه می‌کند، همان دعوت ابراهیم (ع) است؛ با اینکه ما می‌دانیم که هیچ زنده شدن و احیایی بدون امر خدای تعالی نیست؛ پس معلوم می‌شود که دعوت ابراهیم (ع) به امر خدا، به نحوی متصل به امر خدا بوده که گویی زنده شدن مرغان هم از ناحیه امر خدا بوده، و هم از ناحیه دعوت او، و اینجا بود که ابراهیم (ع) کیفیت زنده شدن مرغان یعنی افاضه حیات از طرف خدا به آن مردگان را مشاهده کرد» (همان، ج ۲، ص ۵۷۶)

نتیجه

از مجموع مطالب و تحلیل‌هایی که در این مقاله ارائه شد، نتایج زیر حاصل گردید:

- ۱- هدایت خداوند، دارای مراتب متعددی است؛ مانند هدایت از راه بیان استدلال و برهان، هدایت به حق از راه نشان دادن و هدایت از راه بیان واقعه و نشان دادن حقیقت و علت وقوع حادثه که در آیات ۲۵۸ تا ۲۶۰ سوره بقره نمونه‌ای برای هر یک از این مراتب هدایت بیان شده است؛ داستان مناظره ابراهیم و نمرود مثالی برای مرتبه اول، داستان حضرت عزیر (ع) مثالی برای مرتبه دوم و داستان حضرت ابراهیم (ع) مثالی برای مرتبه سوم است.
- ۲- حضرت عزیر (ع) با مشاهده استخوان‌های مردگان از احیاء آنها به دست خدا تعجب کرده بود، به خاطر زمان زیادی که از مردن آنها گذشته و اجزای آنها از صورت انسانی تغییر یافته بودند؛ لذا درخواست او مربوط به اصل احیای مردگان بود و پاسخی متناسب با آن را دریافت کرد.
- ۳- درخواست حضرت ابراهیم (ع) مربوط به کیفیت احیای مردگان و مشاهده علت و سبب افاضه حیات به آنها و در حقیقت، مشاهده باطن و ملکوت احیاء مردگان بود و به همین خاطر، احیای پرندگان مرده به دست خود او انجام شد.



۱. قرآن کریم؛ با ترجمه محمد مهدی فولادوند.
۲. ابن عطیه، عبدالحق بن غالب؛ (۱۴۲۲ ق)، المحرر الوجيز فی تفسير الكتاب العزيز، دارالکتب العلمیة، بیروت: منشورات محمد علی بیضون
۳. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر؛ (۱۴۱۹ ق)، تفسير القرآن العظيم (ابن کثیر)، دارالکتب العلمیة، بیروت: منشورات محمد علی بیضون.
۴. ابوالفتح رازی، حسین بن علی؛ (۱۴۰۸ ق)، روض الجنان و روح الجنان، مشهد مقدس، آستان قدس رضوی: بنیاد پژوهش های اسلامی.
۵. ابوحیان، محمد بن یوسف؛ (۱۴۲۰ ق)، البحر المحيط فی التفسیر، دارالفکر: بیروت.
۶. ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد؛ (۱۴۱۸ ق) تفسير الثعالبی المسمی بالجواهر الحسان فی تفسير القرآن، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۷. ثعلبی، احمد بن محمد؛ (۱۴۲۲ ق)، الكشف و البیان (التفسیر الثعلبی)، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۸. جعفری، یعقوب؛ (۱۳۷۶ ش)، تفسير کوثر، قم: موسسه انتشارات هجرت.
۹. زمخشری، محمود بن عمر؛ (۱۴۰۷ ق)، الكشف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دارالکتب العربی
۱۰. شاه عبدالعظیمی، حسین؛ (۱۳۶۳ ش)، تفسير اثني عشری، تهران: میقات.
۱۱. شوکانی، محمد؛ (۱۴۱۴ ق)، فتح القدير، دمشق: دار ابن کثیر.
۱۲. صادقی تهرانی، محمد؛ (۱۴۰۶ ق)، الفرقان فی تفسير القرآن بالقرآن و السنه، قم: نشر فرهنگ اسلامی.
۱۳. طباطبایی، محمدحسین؛ (۱۳۹۰ ق)، المیزان فی تفسير القرآن، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۱۴. طبرسی، فضل بن حسن؛ (۱۳۷۱ ش)، مجمع البیان فی تفسير القرآن، تهران: ناصر خسرو.
۱۵. طوسی، محمد بن حسن؛ (۱۴۲۰ ق)، التبیان فی تفسير القرآن، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۱۶. طیب، عبدالحسین؛ (۱۳۶۹ ش)، اطيّب البیان فی تفسير القرآن، تهران: انتشارات اسلام.
۱۷. فخر رازی، محمد بن عمر؛ (۱۴۲۰ ق)، التفسیر الكبير (مفاتیح الغیب)، بیروت: مکتب تحقیق دار احياء التراث العربی، لبنان.
۱۸. قطب، سید؛ (۱۴۲۵ ق)، فی ظلال القرآن، دارالشروق: بیروت.
۱۹. مکارم شیرازی، ناصر؛ (۱۳۷۱ ش)، تفسير نمونه، تهران: دارالکتب الإسلامیة.
۲۰. نظام الاعرج، حسن بن محمد؛ (۱۴۱۶ ق)، تفسير غرائب القرآن و رغائب الفرقان، بیروت: دارالکتب العلمیة: منشورات محمد علی بیضون.